

مقدمه

خیلی‌ها از «کنترل کارگری» حرف می‌زنند: از برنی ساندرز (سناتور سوسیال دموکرات امریکایی) گرفته (۱) تا ریچارد لئونارد (از حزب کارگر اسکاتلند) (۲)، نوآم چامسکی آنارشیست (۳)، دیوید شویکارت (از تئوری پردازان سوسیالیسم بازار) (۴)، فورم چپ (۵)، سازمان بین‌المللی کار (ILO) (۶) و بعضی از گرایش‌های سوسیالیستی و مارکسیستی (۷).

اگر روی تعاریف، مفاهیم و مضامین ارائه شده - توسط این طیف گسترده و ناهم‌گون - مکتب و تامل کنیم، با یک اغتشاش ترمینولوژیک و ابهام نظری روبرو می‌شویم؛ معلوم نیست تفاوت «کنترل کارگری» (Workers' Control) با «خودمدیریتی کارگری» (Workers' Self-Management) یا «Self-Organisation» (اداره‌ی کارگری) «Self-Administration Workers» (خودگردانی کارگری) «Workers' Self-Regulation» یا «Workers' Autonomy» (خودتصمیم‌گیری یا خودتعیینی کارگری) (Workers' Self-determination) یا «Workers' co-Determination» (نظارت و مشارکت کارگری) «Workers' Surveillanace» یا... امثالهم چیست.

طبیعی هم هست. نمی‌شود از این طیف - که منافع طبقاتی متفاوت و بعضاً متضادی را نمایندگی می‌کنند - انتظار داشت معنای واحدی از «کنترل کارگری» داشته باشند! مسلماً می‌شود علت‌شناسی (Aetiology) کرد و دلیل علاقه‌مندی اقدار و طبقات مختلف اجتماعی را به «کنترل کارگری» مورد بررسی قرار داد؛ اما این موضوع در عین جذابیت‌اش، در حوصله‌ی این نوشتار نیست. در این میان، یک چیز روشن است؛ «کنترل کارگری» به

زمره‌ی کلماتی راه یافته، که برای توده‌های زحمت کش جذابیت دارد! درست مثل آزادی، عدالت، دموکراسی و غیره. خاطره‌ی «شورا» و جذابیت‌اش در سال ۱۳۵۸ را به خاطر بیاورید: از راست تا چپ، مدافع شورا شده بودند و اکثرشان هم گمان می‌کردند از مفهوم واحدی حرف می‌زنند! نمود این ساده‌لوحی را می‌شد در اطلاعیه‌ی ستایش‌انگیز «سازمان پیکار» از شوراهای مورد تبلیغ طالقانی دید! (۸) با پندآموزی از این گذشته و با یادآوری این نکته که در جریان اعتراضات کارگران هفت‌تپه، بعضی به غلط درخواست کارگران را «کنترل کارگری» نامیدند، ضرورت تدقیق این مفهوم بیش‌تر احساس می‌شود.

در ادبیات سوسیالیستی و مارکسیستی، «کنترل کارگری» متفاوت و متمایز از آن تعریف و تبیینی است که در ادبیات روشن‌فکران دانش‌گاهی، سوسیال دموکرات‌ها و آنارکوسندیکالیست‌ها یافت می‌شود. نوشتار حاضر به معرفی تفاسیر رایج از «کنترل کارگری»، در ادبیات سوسیالیستی و مارکسیستی می‌پردازد.

الف: از کنترل کارگران تا کنترل کارگری

اگرچه در قرن نوزدهم گاه و بی‌گاه بحثی حول کنترل کارگری شنیده یا نوشته می‌شد، اما مباحثات اصلی حول کنترل کارگری - در درون جنبش سوسیالیستی و مارکسیستی اروپا و آمریکا - در دهه‌ی هشتاد میلادی اوج گرفت.

به دنبال رشد سریع و فزاینده‌ی صنعت و تکنولوژی، بر سرعت و فشار کار و نیز کنترل بر کارگران افزوده شد. این امر به بالا رفتن استرس کار و بیماری‌های ناشی از آن - در میان کارگران و کارکنان - انجامید؛ تا آن‌جا که «کنترل» کارکنان در محیط کار به عنوان یکی از فاکتورهای تاثیرگذار در سلامتی کارکنان،

در پژوهش‌های دانش‌گاهی، مورد پذیرش قرار گرفت.

در سال ۱۹۸۷، «انستیتوی ملی» به منظور تامین ایمنی و سلامتی کار (آمریکا) NIOSH (۹) هیاتی متشکل از متخصصان ذی‌ربط (اپیدمیولوژیست، پسیکولوژیست، متخصص امور مدیریت صنعتی و...) را تعیین کرد، تا این مساله را مورد بررسی قرار دهد. نتیجه‌ی این بررسی‌ها به صورت کتابی، تحت عنوان «کنترل شغلی و سلامتی کارگری» (۱۰)، منتشر شد. تاثیر این گزارش به قدری زیاد بود، که در سیاست‌ها و قوانین مربوط به کار بعضی از کشور - از جمله سوئد - تغییراتی به وجود آمد. (۱۱)

«کنترل بر کارگران» (Worker Control) مورد نقد شدید تشکلات کارگری، سوسیالیستی و کمونیستی قرار گرفت و «کنترل کارگری» (Workers' Control) (۱۲)، به عنوان آلترناتیوی در برابر «کنترل بر کارگران» مطرح گردید.

ب: سه تعریف سوسیالیستی - مارکسیستی از کنترل کارگری

در آغاز، به دلیل تازگی مباحثات، یک سردرگمی و ناروشنی محسوس در تعاریف و مضامین «کنترل کارگری» دیده می‌شد. مثلاً در جزوه‌ی «بلشویک‌ها و کنترل کارگری»، ۱۹۷۰، (۱۳)، در تعریف «کنترل کارگری» و تفکیک آن از «مدیریت کارگری» می‌خوانیم: «سردرگمی راجع به کنترل کارگری (لااقل در بریتانیا)، بخشا ترمینولوژیک است. در جنبش بریتانیایی (و تا حد کم‌تری در زبان انگلیسی) به ندرت تمایز کاملاً واضحی میان «کنترل» Control و «مدیریت» Management گذاشته می‌شود؛ [با این حال] این فونکسیون‌ها اگرچه ممکن است گاهی هم پوشانی داشته باشند، اما معمولاً



کاملاً متمایز هستند. در ادبیات سیاسی فرانسوی، اسپانیایی یا روسی، این دو ترم مجزا [کنترل و مدیریت]، (contrôle and gestion, control and gerencia, kontrolia and upravleniye) به ترتیب، بر سلطه‌ی نسبی یا سلطه‌ی تمام عیار تولید کننده‌گان بر پروسه‌ی تولید دلالت دارند. تامل روی پیامد آن‌ها توضیح می‌دهد، که چرا باید میان این دو ترم تمایز قایل شد: دو موقعیت محتمل را می‌شود متصور شد. در اولی، طبقه‌ی کارگر (تولید کننده‌ی کلکتیو) کُلیه‌ی تصمیمات اساسی را اتخاذ می‌نماید؛ و این را مستقیماً از طریق ارگان‌های به پیش می‌برد، که خود را با آن‌ها تداعی می‌کند [و کاملاً تحت اراده‌اش هستند] و یا احساس می‌کند، که می‌تواند بر آن‌ها سلطه‌ی تمام عیار پیدا کند (مثل کمیته‌های کارخانه، شوراهای کارگران و غیره). این اجزا که متشکل از نمایندگان منتخب و قابل عزل می‌باشند، احتمالاً در سطح منطقه‌ای یا ملی، به صورت واحدهای فدرال متشکل می‌شوند. آن‌ها (با دادن بیش‌ترین خودمختاری ممکن به واحدهای محلی) تصمیم می‌گیرند که چه چیزی تولید کنند، چطور آن را تولید کنند، با صرف چه هزینه‌ای تولید کنند، و به هزینه‌ی چه کسی آن را تولید نمایند. در موقعیت محتمل دوم، این تصمیمات اساسی در "جای دیگری"، "در بیرون" اتخاذ می‌شوند؛ مثل دولت، حزب یا ارگان‌های دیگری که ریشه‌های عمیق و مستقیمی در خود پروسه‌ی تولید ندارد. در این صورت، "جدایی تولید کننده‌گان از وسایل تولید" (که شالوده‌ی هر جامعه‌ی طبقاتی است) به قوت خود باقی می‌ماند. تأثیرات مخرب چنین مدل تنظیماتی، خیلی زود بروز می‌کنند... [البته] کلماتی برای تشریح این دو موقعیت وجود دارند:

۱- مدیریت کردن؛ یعنی که کارکنان شروع به تصمیم‌گیری می‌نمایند، چه به مثابه یک شخص یا یک جمع صاحب قدرت، که دانش تام و تمام پیرامون کُلیه‌ی فاکت‌های مربوطه را دارند؛

۲- کنترل کردن؛ به معنی نظارت، بررسی یا چک کردن تصمیماتی است که توسط دیگران استارت خورده‌اند. "کنترل"، بر محدودیت سلطه دلالت دارد؛ یا در بهترین حالت، بر موقعیت قدرت دوگانه‌ای اشارت دارد که در آن، دیگران اهداف را تعیین می‌کنند و سایرین، مراقبند تا وسایل مناسب برای نیل به اهداف به کار گرفته شوند. تاریخاً،

اختلاف نظر بر سر کنترل کارگران، دقیقاً در چنین شرایطی بروز می‌کند؛ جایی که قدرت دوگانه‌ی اقتصادی پیدا می‌شود.

«همانند همه‌ی اشکال قدرت دوگانه، قدرت دوگانه‌ی اقتصادی اساساً بی‌ثبات است؛ ممکن است در جهت تحکیم قدرت بوروکراتیک (به هم راه اعمال کنترل کم و کم‌تر طبقه‌ی کارگر) توسعه بیابد، یا در جهت مدیریت کارگران پیش برود؛ که در این صورت، طبقه‌ی کارگر همه‌ی فونکسیون‌های قابل مدیریت را به اختیار خود در می‌آورد.» (موریس بریتون، ۱۹۷۰) (۱۴)

یا در سال ۱۹۷۴، تد گرانت مقاله‌ای تحت عنوان «کنترل کارگری - حزب کارگر و کنگره‌ی اتحادیه‌های کارگری TUC همان ایده‌ی قدیمی "دخالته کارگری" را تعمیم می‌دهند» (۱۵) نوشت و در آن ضمن نقد مواضع حزب کارگران انگلستان و موضع TUC، به تمایز تعریف «کنترل کارگری» از «دخالته و مشارکت کارگری» پرداخت:

«در سراسر اروپا، ایده‌ی "کنترل کارگری" یا "دموکراسی صنعتی" وسیعاً مورد بحث است؛ هم در درون جنبش کارگری و هم درون صفحات رسانه‌های کاپیتالیستی. [اما] این تصادفی نیست؛ و بخشا پاسخی به مبارزه‌جویی فزاینده‌ی جنبش کارگری... است. استراتژیست‌های سرمایه، به طور فزاینده‌ای به دنبال پیدا کردن راه‌هایی برای مهار زدن به این جنبش‌ها، از طریق طرح‌های "مشارکت اجتماعی" (Social Partnership) هستند. هم‌زمان، طبقه‌ی استخدام‌کننده‌گان [کارفرمایان] امیدوارند با درگیر نمودن و قاطی کردن تلاش‌های کارگران با [کارفرمایان]... به بازدهی کار و نتیجتاً سودآفرینی بیافزایند.» (تد گرانت، ۱۹۷۴)

همین مقاله، دعوت کارفرمایان از کارگران به هم‌کاری و مشارکت را سوپاپ اطمینانی تعریف کرد، که کاپیتالیست‌ها بر سر راه مبارزات حق‌طلبانه‌ی کارگران تعبیه کرده‌اند. به علاوه، ادعا شد که مدل‌های متنوع متخصصان سرمایه (۱۶) به منظور دخالت دادن بیش‌تر کارگران در کارخانه‌ها، راه‌کارهای پیش‌گیرانه‌ی صاحبان سرمایه برای مقابله با اعتراضات کارگران هستند. ضمناً اعلام شد، که هر گونه خوش‌بینی و امیدواری به این گونه طرح‌ها، «توهمات» بیش نیستند. مضافاً هشدار داده شد، که کارفرمایان در صدد تاسیس «شوراهای کارگری» هستند و

هدف‌شان از این کار، لوته کردن نام «شورا» و تُهی کردن آن از مضامین انقلابی است. باز هشدار داده شد، که کاپیتالیست‌ها در حال خریدن رهبران کارگران و گماشتن آن‌ها به سمت‌های «مدیریت» می‌باشند. در مقابل، تد گرانت از «کنترل کارگری واقعی» یا «کنترل کارگری انقلابی» حرف زد و در تعریف خود نوشت:

«معنای کنترل کارگری واقعی در خودش مستتر است: کنترل کارگران بر فعالیت‌های روزانه‌ی یک شرکت یا کارخانه؛ به نحوی که تصمیمات مدیریت و استخدام‌کننده‌گان [کارفرمایان] دائماً چک [بررسی] گردند و در صورت لزوم - توسط کارگران - تغییر داده شوند. به عبارت دیگر، کارگران می‌توانند ماتریال و نیز نیروی کار ورودی و خروجی را چک کنند، به دفترها و کتاب‌های شرکت دست‌رسی داشته، و در تصمیمات سرمایه‌گذاری و غیره، دانش و کنترل داشته باشند. [به عبارت دقیق‌تر] کنترل کارگری، همین قدرتی است که... حسابی توسط طبقه‌ی کاپیتالیست حراست می‌شود... کنترل کارگری واقعی به معنی افشای رسوایی‌ها و کلاه برداری‌هایی است، که در سالن رهبری ثروت‌مندان در حال انجام است... همان طوری که کنترل کارگری از پایین به بالا... شکل می‌گیرد، مدیریت کارگری، از بالا به پایین... شکل داده می‌شود. تحت کنترل گرفتن یک یا حتی چند کارخانه در اسپانیا ۱۹۳۶ یا شیلی ۱۹۷۲، به معنی پایان کاپیتالیسم یا دولت کاپیتالیستی نیست. تا زمانی که سرمایه بر کُلیت اقتصاد کنترل دارد، ناچاراً کنترل کارگری نمی‌تواند دوام دائم داشته باشد... سوسیالیست‌ها، سندیکالیست نیستند، تا باور کنند کنترل شرکت‌ها یا صنایع منفرد، توسط کارگران این مراکز، می‌تواند عمل کرد هماهنگ صنعت را ضمانت نماید حتی اگر که مدیریت کارگران بر کُل اقتصاد - به مثابه یک کُل - وجود نداشته باشد. این، به آن معناست که مالکیت صنعت نباید در دستان کاپیتالیست‌ها باقی بماند. تنها مالکیت اجتماعی بر مونوپل‌های بزرگ می‌تواند کنترل کارگران و مدیریت کارگران را در شرکت‌های منفرد تضمین کند. کارگران باید اشکال نوین سازمان‌دهی را برای سامان دادن به اقتصاد ترتیب دهند، شاید چیزی مشابه شوراهای کارگران یا سوویت‌ها، که در روسیه در ۱۹۱۷ سر بلند



کردند. این شوراهای کارگری باید همه ی بخش های طبقه ی کارگر، از جمله دهقانان اجاره نشین، زنان خانه دار، دانش آموزان، بازنشستگان و نیز اتحادیه های کارگران صنعتی را در بر بگیرند. انتخابات منظم نمایندگان، با قابلیت عزل فوری، و حقوق رسمی ماهیانه برابر با متوسط دست مزد یک کارگر ماهر، می تواند جلوی رشد بوروکراسی در میان کارمندان... را بگیرد. این اقدامات پیش گیرانه، ابتدا توسط کارگران در کمون پاریس اتخاذ شد و در سال ۱۹۱۷ توسط لینن و بلشویک ها به اجرا در آمد... یک برنامه ی واقعی برای کنترل کارگری، گامی به سوی تنظیم یک برنامه برای برانداختن کاپیتالیسم است. تنها در آن صورت است، که هر جنبه از

کارگران بر وسایل تولید» حرف نزده و هرگز چنین اقدامی را معادل سوسیالیسم قلمداد نکرده اند. برعکس، آن ها همه جا از «کنترل طبقاتی» به جای «کنترل کارگری» سخن گفته اند، که «در قدم نخست، از طریق تصرف قدرت سیاسی سازمان یافته ی دولت» (۱۸) و توسط «سرنگونی بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی» (۱۹) متحقق می شود. به این معنی، «کنترل کارگری»، نه تنها در درون مناسبات کاپیتالیستی قابل تحقق نیست، بلکه پیامد خیزش انقلابی طبقه ی کارگر است:

«برای مارکس و انگلس، کنترل کارگران، یا به بیان دقیق تر، مدیریت کارگران بر تولید، پیامد برجیده شدن روابط کاپیتالیستی و استقرار روابط سوسیالیستی در بخش تولید بود. اما برای استقرار سوسیالیسم،

تحت کنترل گرفتن کارخانه ها (به جای مبارزه برای تصرف قدرت سیاسی) قرار داده اند. این آنارکوسندیکالیست ها، هستند که کنترل کارخانه و کنترل کارگران بر تولید را برابر با سوسیالیسم تلقی می کنند؛ به همین خاطر هم هست، که با تصرف قدرت سیاسی، سرنگونی دولت بورژوازی و استقرار دولت پرولتری مخالفت می ورزند. (۲۱) برعکس، مارکسیست ها، سوسیالیسم را معادل کنترل کارگران بر کارخانه، وسایل تولید و پروسه ی تولید نمی فهمند، بلکه سوسیالیسم به معنای کنترل جامعه توسط همه ی اعضای آن است؛ و این هدف تنها از طریق به زیر کشیدن بورژوازی، تصرف قدرت سیاسی و استقرار دولت پرولتری امکان پذیر می شود؛ دولتی که پس از اجتماعی شدن تولید و استقرار

«نفسستین گام در انقلاب کارگری، ارتقای پرولتاریا به طبقه ی حاکم، به کف آوردن دموکراسی است. پرولتاریا از حاکمیت سیاسی اش برای آن استفاده خواهد کرد، که تمامی سرمایه را گام به گام از پنگ بورژوازی بیرون بکشد؛ همه ی وسایل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریای متشکل شده به مثابه طبقه ی حاکم متمرکز کند، و کلیت نیروهای مولده را متالامقدور سریع تر افزایش دهد. این کار طبعاً در ابتدا فقط از طریق مداخلات مستبدانه در حق مالکیت و در مناسبات تولید بورژوازی، یعنی از طریق اقداماتی می تواند عملی شود، که از لحاظ اقتصادی نارسا و بی ثبات به نظر می رسند، ولی اقداماتی اند که در پریان جنبش، از خود فراتر می روند و به عنوان تدابیری برای زیر و رو شدن تمامی شیوه ی تولیدی اجتناب ناپذیرند.»



سوسیالیسم، ضرورت موجودیت اش را از دست می دهد.

ملاحظه می شود، که در آرای این سه گرایش رایج در جنبش سوسیالیستی و مارکسیستی، تعریف و تفسیر مشابهی از «کنترل کارگری» و «مدیریت کارگری» وجود ندارد:

۱- موافقین موریس بریتون، کنترل کارگری را به معنی بررسی، نظارت و چک کردن فعالیت های اقتصادی یک شرکت، کارخانه یا موسسه، توسط کارکنان می فهمند؛ که در اصل، یک کنترل نسبی و محدود است. این شکل از کنترل، معمولاً در شرایط خیزش انقلابی، در جریان اشغال مراکز کار توسط کارگران و شکل گیری قدرت دوگانه پیدا می شود. بسته به آن که نزاع کار- سرمایه به کدام سو بچرخد، موقعیت کارگران می تواند

چیزی فراتر از «کنترل» یا «مدیریت» ساده بر وسایل تولید نیاز هست. سوسیالیسم، یک تحول تمام عیار روابط کاپیتالیستی، از طریق [تحول] تدریجی، بازسازی کامل دولت کاپیتالیستی، به اطاعت در آوردن همه ی طبقات حاکم قبلی، و استقرار دیکتاتوری پرولتاریاست. کنترل کارگری، پیامد این بازسازی است. به این معنی، [کنترل کارگری] یک فاکتور تعیین کننده برای سوسیالیسم نیست، بلکه یک پیامد ساده است. (سوسیال موسینگز، ۲۰۱۷) (۲۰)

از نقطه نظر همین گرایش مارکسیستی، طرف داران و مبلغین اصلی و واقعی «کنترل کارگری»، آنارکوسندیکالیست ها (و نه مارکسیست ها) هستند، که هدف خود را

زندگی کاری مردمان کارکن، توسط تعداد انگشت شماری از میلیونرهای پلوتوکرات (plutocrat) رقم نخواهد خورد. (تد گرانت ۱۹۷۴)

در چهاردهم جولای سال ۲۰۰۴، گرایش مارکسیستی بین المللی (International Marxist Tendency, IMT) در یادداشت سردبیر خود اعلام کرد، که مواضع تد گرانت در مقاله ی مذکور - علی رغم سپری شدن سی سال از زمان انتشارش - هم چنان اعتبار خود را حفظ کرده و پاسخ مارکسیستی واقعی به مساله ی «کنترل کارگری» است. (۱۷)

بعضی از گرایشات دیگر مارکسیستی نیز، در مخالفت با تعاریف و تعبیر موریس بریتون و تد گرانت، استدلال نمودند که مارکس و انگلس هرگز از چیزی به نام «کنترل مستقیم

تقویت یا تضعیف شود. مدیریت کارگری، که مرتبه‌ی بالاتری از کنترل کارگری است، نتیجه‌ی مستقیم تقویت موقعیت کارگران است؛

۲- موافقین تد گرانت، به «کنترل کارگری» هویت طبقاتی می‌دهند و از دو نوع «کنترل کارگری» حرف می‌زنند: الف: کنترل کارگری‌یی، که نتیجه‌ی توافق و هم‌کاری با کارفرمایان است. این نه تنها به سود کارگران نیست، بلکه استراتژی آگاهانه‌ی کارفرمایان به منظور به انحراف کشاندن مبارزات کارگران است؛ ب: کنترل کارگری «واقعی» (یا انقلابی)، که محدود به کارخانه و شرکت نیست و صرفاً از کارکنان این مراکز تشکیل نمی‌شود، بلکه چیزی است شبیه شوراهای کارگری (یا سوویت‌های) ۱۹۱۷ روسیه. به این معنی، طرف‌داران این نگرش، کنترل کارگری را بر مدیریت کارگری ارجحیت می‌دهند؛ چرا که از پایین به بالا شکل می‌گیرد؛ ۳- در نگرش سوم، کنترل کارگری، همان مدیریت کارگری است که پس از تصرف قدرت سیاسی توسط کارگران و سرنگون کردن مناسبات کاپیتالیستی برپا می‌شود، تا روابط تولید سوسیالیستی را سازمان دهد. در واقع، کنترل کارگری همان سیستم مدیریت تولیدی است، که در دوره‌ی انتقالی (از کاپیتالیسم به سوسیالیسم) برپا می‌شود. از نقطه نظر این گرایش، کنترل کارگری، نقطه‌ی مقابل کنترل کاپیتالیستی است؛ به این معنی، هر آن چه که در سیستم کاپیتالیستی حاضر، تحت کنترل کاپیتالیست‌ها و طبقه‌ی بورژوا قرار دارد، تحت کنترل کارگران، طبقه‌ی کارگر و دولت کارگری (دیکتاتوری پرولتاریا) در خواهد آمد. به عبارت دقیق‌تر، کنترل تولید، توزیع و مصرف تولیدات و خدمات، کنترل وسایل تولید، ساختار حقوقی، مدنی، سیاسی، اجتماعی و... همه و همه از زیر کنترل کاپیتالیستی خارج می‌شوند و تحت کنترل کارگران در می‌آیند. با این تعریف، در واقع «کنترل کارگری» چیزی است، که طبقه‌ی کارگر و بورژوا بر سر آن جدال می‌کنند. نزاع اردوی کار با اردوی سرمایه، بر سر کوتاه کردن دست سرمایه از همه‌ی ابعاد زندگی فردی و اجتماعی.

جالب این جاست که هر سه گرایش یاد شده، برداشت‌های خود را با تئوری‌های مارکس توضیح می‌دهند! و این ابداع امری تازه نیست! پس از انتشار جلد اول «کاپیتال» مارکس، فردیناند لاسال بخش‌هایی زیادی

از مباحثات آن را رونویسی کرد و به نام خود منتشر نمود! بعد هم از آن‌ها نتایجی را استخراج کرد، که موجب اعتراض مارکس شد! به قول انگلس، علی‌رغم همه‌ی ادعایی که لاسال برای شاگردی مارکس داشت، «از طرح مطالبه‌ی انجمن‌های تعاونی تولید، که دولت با اعطای اعتبارات از آن‌ها حمایت می‌کند، گامی فراتر نرفت!» (۲۲)

به علاوه، باید اضافه کرد گرایشات سوسیالیستی و مارکسیستی دیگری هم وجود دارند، که کنترل کارگری را نفی می‌کنند و آن را راه کاری در راستای تضعیف تحزب کارگری و فعالیت‌های سندیکایی کارگران می‌دانند. دیگرانی هم هستند، که آن را یک راه کار آنارکوسندیکالیستی تلقی می‌کنند و نسبت به آن موضع خصمانه دارند!

به این ترتیب، ملاحظه می‌شود که تعلق افراد و تشکلات به گرایشات متنوع سوسیالیستی یا مارکسیستی، نقش تعیین‌کننده‌ای در تعریف و تبیین‌شان از «کنترل کارگری» دارد.

چ: مارکس - انگلس درباره‌ی کنترل کارگری

در نوشتار پیشین، که به «دموکراسی اقتصادی» اختصاص داشت، خاطر نشان شد بورژوا - لیبرال‌ها، سوسیال - دموکرات‌ها و آنارشیست‌ها تلاش می‌کنند تا ایده‌ی خودگردانی، خودمدیریتی، تعاونی‌گری، کمونالیسم، پاراکون، را به جای «کنترل کارگری» جا بزنند. باز گفته شد، که مارکس ضمن ارزش‌گذاری بر این اقدامات - آن هم در دوره‌های اولیه‌ی رشد اقتصاد کاپیتالیستی - آن‌ها را برای دوره‌ی اقتدار سرمایه، راه‌حلی ارتجاعی قلمداد کرد. انگلس موضع نرم‌تری نسبت به مارکس داشت و ضمن حمایت از ایده‌ی احداث جوامع کمونی، کارگاه‌های تعاونی و زندگی بر اساس مالکیت جمعی و شراکت کالایی، اعضای این واحدها را تشویق می‌کرد با توسعه‌ی افق و گسترش چشم‌انداز خود، از قالب سکت و محفل خارج شوند و با اتحاد و هم‌بستگی، ایده‌ی زندگی اشتراکی را برای کل جامعه‌ی بشری بسط دهند و مطالبه کنند. در اواسط ۱۸۴۴، انگلس در مقاله‌ی مبسوطی تحت عنوان «توصیف کُلنی‌های جدیدالتاسیس کمونیستی، که هنوز موجودند» (۲۳) نوشت:

«نخستین مردمی که یک جامعه‌ی مبتنی بر شراکت کالاها را در آمریکا، و در حقیقت در سراسر جهان، تاسیس نمودند،

به اصطلاح شیکرها (Shakers) بودند... بنیان‌گذاران آن، مردم فقیری بودند که به قصد زندگی جمعی، توأم با عشق برادرانه و شراکت کالاها، با هم متحد شدند... در بین این مردمان، کسی مجبور نیست کاری را انجام دهد که خلاف میل‌اش است، و هیچ کس بیهوده سراغ کار نمی‌رود. آن‌ها خانه‌ی فقرا و بیمارستان ندارند، دلیل‌اش هم این است، که حتا یک فرد فقیر و آس و پاس وجود ندارد؛ حتا زن بیوه و کودک بی‌سرپرست در میان‌شان نیست. همه‌ی نیازهای اینان برآورده می‌شود و از طرح نیازشان واهمه‌ای ندارند. در ده شهری که اینان ساخته‌اند، حتا یک ژاندارم یا مامور پلیس وجود ندارد؛ از قاضی، وکیل، سرباز، زندان یا بازداشت‌گاه خبری نیست؛ با این حال، در تمام امورات‌شان نظم شایسته‌ای برقرار است. قوانین کشوری برای این مردمان نیستند و آن‌جایی هم که به اینان مربوط می‌شوند، می‌توانند ملغی گردند، بی آن که تغییر محسوسی پیدا شود؛ چرا که اینان صلح طلب‌ترین شهروندان هستند و هرگز حتا یک بزه‌کار تحویل زندان نداده‌اند. همان‌طور که گفته شد، آن‌ها از شراکت کامل کالاها لذت می‌برند و میان خودشان، هیچ‌گونه معامله‌ی خرید و فروشی و رابطه‌ی پولی ندارند... اما گذشته از شیکرها، کُلنی‌های دیگری هم در آمریکا وجود دارند، که مبتنی بر شراکت کالاها هستند. به ویژه راپیتزها (Rappites)، که در این‌جا به آن‌ها اشاره می‌شوند...» (انگلس، ۱۸۴۴)

سپس انگلس به توصیف و تشریح تلاش کمونالیست‌ها برای تاسیس شهر نیوهارمونی New Harmony و شهر اکونومی town of Economy می‌پردازد و در وصف توفیق آنان در اداره‌ی این شهرها و سازمان دادن یک زندگی اشتراکی موفقیت‌آمیز می‌نویسد: «موفقیت رضایت بخش شیکرها، هارمونیست‌ها و سپاراتیست‌ها و نیز خواست عمومی برای ایجاد یک نظم نوین در جامعه‌ی انسانی و تلاش‌های سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، که با این [خواست] برانگیخته شد، بسیاری از مردمان دیگر را - در آمریکا - ترغیب کرد تا در طول سال‌های اخیر به تجربه‌های مشابهی دست بزنند... با این وجود، یک چیز بسیار قطعی است: آمریکایی‌ها و به ویژه کارگران فقیر شهرهای بزرگ - مثل

نیویورک، فیلادلفیا، بوستون و غیره - این راه کار را قلبا پذیرفته اند و تعداد زیادی انجمن، به منظور برپایی چنین کُنی‌هایی احداث کرده‌اند و اجتماعات جدیدی دائماً در حال شکل‌گیری است. آمریکایی‌ها از ادامه‌ی بردگی برای یک اقلیت ثروت مند، که از کارشان تغذیه می‌کنند، خسته شده‌اند؛ و واضح است، که در پناه انرژی و استقامت عالی این ملت، جوامع مبتنی بر شراکت کالاها، به زودی در بخش اعظم کشور معرفی خواهند شد. با این حال، نه فقط در آمریکا، بلکه در انگلستان نیز تلاش‌هایی برای تحقق بخشیدن به جوامع مبتنی بر شراکت کالاها صورت گرفته است. در همین جا، رابرت اُون انسان دوست، سی سال است که این ایده را موعظه کرده است...» (همان جا)

انگلس ضمن تشریح دقیق و مفصل شیوه‌ی کارکرد این جوامع، مبانی اقتصادی آن، روابط درونی اعضا و نحوه‌ی اتخاذ تصمیمات و غیره، به نقل بخش‌هایی از گزارشات و ارزیابی‌های کسانی که از این جوامع بازدید کرده‌اند، می‌پردازد که همگی شان مثبت و تحسین‌برانگیز هستند. او در خاتمه می‌نویسد: «می‌بینیم که جوامع مبتنی بر شراکت کالایی، نه تنها به هیچ وجه ناممکن نیستند، بلکه برعکس همه‌ی تجربیات حاضر کاملاً موفق بوده‌اند. هم چنین می‌بینیم مردمی که به صورت کمونی زندگی می‌کنند، با کار کم‌تر از زندگی بهتری برخوردارند، اوقات فراغت بیش تری برای تکامل اندیشه‌شان دارند، و افرادی با اخلاق بهتر و برتر نسبت به همسایگانی هستند که هنوز ملکیت خصوصی را حفظ نموده‌اند. و همه‌ی این‌ها پیش‌تر توسط آمریکایی‌ها، بریتانیایی‌ها، فرانسوی‌ها و بلژیکی‌ها و بسیاری از آلمانی‌ها تصدیق شده بودند. در هر کشوری، تعدادی هستند که مشغول ترویج این آرمان‌اند و چه بسا اقداماتی را برای ایجاد جوامع کمونی به عمل آورده‌اند. اگر این مساله، برای همگان اهمیت دارد، برای کارگران فقیر عملی‌ترین راه کار است؛ یعنی همان‌هایی که هیچ چیز در مالکیت خود ندارند، و فردا را با دست مزد امروز می‌گذرانند و ممکن است در هر لحظه، در پیامد حوادث غیر قابل پیش‌بینی و اجتناب‌ناپذیر به روز سیاه بنشینند. اگر کارگران درون این جوامع متحد شوند، با هم دیگر هدف واحدی را تعقیب کنند،

بی‌اندازه قوی‌تر از ثروت‌مندان خواهند شد. و اگر، مضاف بر این، چشم‌اندازشان را بر چنین هدف منطقی‌یی بنا کنند که در آرزوی تأمین بهترین‌ها برای کُل بشریت باشد - مثل همان چیزی، که در جوامع مبتنی بر اشتراک کالاها دیده می‌شود - کاملاً مشهود است که بهترین‌ها و باهوش‌ترین‌های ثروت‌مندان، موافقت‌شان را با کارگران اعلام خواهند کرد و از آنان حمایت خواهند نمود. و در حال حاضر، افراد موفق و تحصیل‌کرده‌ی زیادی در سراسر آلمان وجود دارند، که جوامع مبتنی بر شراکت کالا را تأیید کرده‌اند و مطالبه‌ی مردم برای برخورداری از همه‌ی آن چیزهای خوب کُره‌ی زمین، که طبقه مرفه به خود تخصیص داده را مورد دفاع قرار می‌دهند.» (همان جا)

در «مانیفست حزب کمونیست»، مارکس و انگلس، پاراگرافی را آوردند که بعدتر به مثابه مبانی «کنترل کارگری» معروف شد:

«نخستین گام در انقلاب کارگری، ارتقای پرولتاریا به طبقه‌ی حاکم، به کف آوردن دموکراسی است. پرولتاریا از حاکمیت سیاسی‌اش برای آن استفاده خواهد کرد، که تمامی سرمایه را گام به گام از چنگ بورژوازی بیرون بکشد؛ همه‌ی وسایل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریای متشکل شده به مثابه طبقه‌ی حاکم متمرکز کند، و کُلیت نیروهای مولده را حتماً مقدور سریع‌تر افزایش دهد. این کار طبعاً در ابتدا فقط از طریق مداخلات مستبدانه در حق مالکیت و در مناسبات تولید بورژوازی، یعنی از طریق اقداماتی می‌تواند عملی شود، که از لحاظ اقتصادی نارسا و بی‌ثبات به نظر می‌رسند، ولی اقداماتی‌اند که در جریان جنبش، از خود فراتر می‌روند و به عنوان تداوبری برای زیر و رو شدن تمامی شیوه‌ی تولیدی اجتناب‌ناپذیرند. این اقدامات البته بر حسب کشورهای مختلف، متفاوت خواهند بود. با این حال، در بیش رفته‌ترین کشورها، اقدامات زیر تقریباً به طور عمومی می‌تواند به اجرا درآیند...» (۲۴)

پس نخستین گام در مبارزه برای انقلاب کارگری، به کف آوردن دموکراسی است؛ که مسلماً مقصود «دموکراسی» بورژوازی نیست! بلکه دموکراسی حقیقی است که در آن آحاد جامعه، اداره‌ی امور سیاسی را مستقیماً - بدون واسطگی نمایندگان - از طریق خودگردانی و خودتعیینی به دست می‌گیرند. (۲۵) به کف

آوردن دموکراسی حقیقی، در واقع، به معنی زوال نهادها و ارگان‌های مستقلی است، که امورات سیاسی جامعه را در دست دارند، مثل دولت. این امر که چگونه همه‌ی آحاد جامعه می‌توانند در قانون‌گذاری و اداره‌ی امور جامعه دخالت و شراکت داشته باشند، چیزی است که از دایره‌ی فهم خیلی‌ها - از جمله باکوئینیست‌ها - خارج است. (۲۶)

در دموکراسی مورد نظر مارکس، نه تنها مشارکت و کنترل توده‌ها - بر امورات جامعه - به مراتب گسترده‌تر از دموکراسی پارلمانی، نیابتی و وکالتی است، بلکه در این مدل، مالکیت خصوصی و انحصاری بر وسایل تولید و کار مزدی نه تنها محترم نیستند، بلکه چیزهایی هستند که باید ملغاً شوند. به بیان خود مارکس، این دموکراسی بیان‌گر «رهایی کار» از قیود سرمایه است. (۲۷)

اما نیل به چنین موقعیتی، مشروط است به آن چه که در ادامه‌ی پاراگراف فوق آمده است: «هنگامی که پرولتاریا در پیکار علیه بورژوازی خود را ضرورتاً به مثابه طبقه متحد می‌سازد، از طریق یک انقلاب، خود را به طبقه‌ی حاکم تبدیل می‌کند و به عنوان طبقه‌ی حاکم، مناسبات تولیدی را به زور برمی‌چیند.»

به عبارت بهتر، شرط پیش روی به سوی حاکمیت طبقاتی، به میدان آمدن طبقه‌ی کارگر به مثابه یک طبقه‌ی متحد، به منظور تصرف قدرت سیاسی - آن هم با توسل به زور - است. پس از تصرف قدرت سیاسی، از آن علیه مالکیت بورژوازی و وجه تولیدی کاپیتالیستی استفاده می‌کند و به اقداماتی دست می‌زند که اگرچه ناکافی و نارسا و بی‌ثبات‌اند، اما برای انتقال به وجه تولید سوسیالیستی ضرورت دارند.

سوسیالیست‌ها، «کنترل کارگری» را یکی از این «اقدامات» به حساب می‌آورند، که هدف‌اش بیرون کشیدن تدریجی «سرمایه...» از چنگ بورژوازی و متمرکز کردن «همه‌ی وسایل تولید در دست دولت، یعنی پرولتاریای متشکل شده به مثابه طبقه‌ی حاکم» و رشد «کُلیت نیروهای مولده» است. به عبارت بهتر، کنترل کارگری پیامد و دستاورد مبارزه‌ی پیروزمندانه‌ی طبقه‌ی کارگر متحد، و نتیجه‌ی بلاواسطه‌ی تصرف قدرت سیاسی است. به این معنی، بدون وجود یک طبقه‌ی کارگر متحد، متشکل و متحزب، و بدون تصرف قدرت سیاسی، «کنترل کارگری» امکان‌پذیر نیست. این برداشت در تحلیل‌های مارکس

از کمون پاریس و تجارب آن بیش تر خودنمایی می‌کند. در واقع، کمون پاریس تنها اقدام کارگری - تا پیش از مرگ مارکس - بود، که در آن تئوری‌های مارکس جامعه‌ی عمل پوشیدند: قدرت سیاسی توسط توده‌ها تصرف شد، کنترل زندگی اجتماعی توده‌ها از نهادهای بورژوایی بازپس گرفته شد و خودحکومتی برقرار گردید و روند زوال دولت و نهادهای سیاسی مستقل از مردم به راه افتاد:

«... [کمون]، انقلابی بر علیه این یا آن شکل "مشروع"، "فانونی"، "جمهوری" و یا "سلطنتی" قدرت دولتی نبود، بلکه انقلابی بود علیه نفس دولت...، انقلابی بود که مردم برای بازپس گرفتن کنترل زندگی اجتماعی خودشان برپا داشتند... انقلابی برای درهم شکستن خود این ماشین منفور سلطه‌ی طبقاتی بود... [کمون] آن تصور [را به باد داد] که گویی اداره‌ی امور، سیاست و حکومت کردن، اموری مرموز و فونکسیون‌های ماورای زمینی هستند، که بایستی به جماعتی تعلیم دیده سپرده شوند؛ یعنی به قشر کاسه لیسان و مفت‌خوارانی با جیره و مواجب هنگفت، انگل‌های دولتی بی‌کی که تکیه زده بر مقامات بالا، تمام دانش توده‌های مردم را به خود جذب کرده و در رده‌های پایین‌تر سلسله مراتب بر علیه خود مردم به کار می‌گیرند. [کمون] سلسله مراتب دولت را کاملاً از میان برداشت و به جای اربابان متکبر مردم، خادمینی را گذاشت که در هر زمان قابل عزل بوده، و با تقبل مسئولیت‌های واقعی به جای مسئولیت‌های کاذب، تحت نظارت مداوم مردم انجام وظیفه می‌نمایند. آن‌ها دست‌مزدی معادل دست‌مزد کارگران ماهر... دریافت می‌دارند... [کمون] تمام امور جامعه، یعنی امور نظامی، اداری و سیاسی را، در یک نظم واحد به مثابه امور واقعی کارگران، و نه متعلقات پنهانی قشری تعلیم دیده تعریف کرد؛... بزرگ‌ترین اقدام کمون، سازمان‌دهی خودش بود، که به طور فی‌البداهه در شرایطی که دشمن خارجی در یک سو و دشمن طبقاتی در سوی دیگر کمین کرده بودند، صورت می‌گرفت؛... پاریس اسیر، با یک خیز جسورانه، مجدداً رهبری اروپا را، نه با اتکا به نیروی سبعانه، بلکه با افراشتن پرچم رهبری جنبش اجتماعی و با مادیت بخشیدن به آرمان‌های طبقه‌ی کارگر همه‌ی کشورها

احراز نمود.» (مارکس، ۱۸۷۰) (۲۸)

اما این درک از «کنترل کارگری»، پس از درس‌آموزی از تجارب عملی (به ویژه کمون پاریس و انقلاب اکتر) دچار تغییر و تحول شد و به صورتی در آمد، که - برای نمونه - ارنست مندل فرموله‌اش کرد. از آن جا که این نقطه نظرات و تحلیل‌ها پیش‌تر به فارسی ترجمه نشده‌اند، جا دارد که روی آن‌ها مکتب و تامل کنیم. اما پیش از آن، یک یادآوری ارزنده از انگلس و یک توضیح:

«گلیه‌ی مفاهیم مارکس، اصول عقیدتی نیستند، بلکه متد هستند. آن‌ها اصول عقیدتی کاملی را ارائه نمی‌کنند، بلکه نقاط آغاز برای تحقیق بیش‌تر و نیز متدهای تحقیق را به دست می‌دهند.» (۲۹)

با وام‌گیری از همین متد هم هست، که ارنست مندل نظریه‌اش حول کنترل کارگری را تدوین می‌کند. البته آن‌چه که در این جا می‌آید، گزیده‌ی بسیار کوتاهی از دو مقاله‌ی نسبتاً طولانی است که چه بسا در انتقال مباحث وی نارسا باشند؛ به ویژه آن که وی از اصطلاحات جدیدی مثل «برنامه برای رفرم‌های ساختاری ضدکاپیتالیستی» و «حق وتوی کارگران» هم استفاده کرده، که به توضیحات بیش‌تر نیازمندند. به هر حال، امید است ترجمه‌ی فارسی این دو مقاله به زودی در دست‌رس قرار بگیرند، تا نظرات ارنست مندل بهتر و دقیق‌تر معرفی شوند.

د: آرای ارنست مندل درباره‌ی کنترل کارگری

در بحبوحه‌ی مباحثاتی که فوقاً اشاره‌اش رفت، ارنست مندل مقاله‌ای تحت عنوان «مباحثه‌ای حول کنترل کارگری» نوشت که در آن ضمن توضیح «برنامه برای رفرم‌های ساختاری ضدکاپیتالیستی»، به کنترل کارگری - به مثابه یکی از اجزای این برنامه - می‌پردازد. بخش‌هایی از آن را می‌خوانیم:

«... [کنترل کارگری] یک مطالبه‌ی قدیمی طبقه‌ی کارگر بین‌المللی است. انترناسیونال کمونیستی (۳۰) آن را در کنگره‌ی سوم‌اش تصویب کرد. [کنترل کارگری] نقش مهمی در مبارزات انقلابی در آلمان، در فاصله‌ی سال‌های ۱۹۲۰ تا ۱۹۲۳، داشت. اتحادیه‌های [کارگری] بلژیکی این مطالبه را در طول بیست گذشته اقامه کرده‌اند. تروتسکی، این مطالبه را در "برنامه‌ی انتقالی انترناسیونال چهارم" (۳۱) گنجانده. در اواخر دهه‌ی پنجاه، آندره رنارد، (رهبر جناح

چپ اتحادیه‌ی کارگری بلژیک) دوباره آن را علم کرد... این مطالبه، موضوع روز است. فدراسیون سراسری کارگران بلژیک (FGTB) کنگره‌ی ویژه‌ی را - با تمرکز روی این موضوع - فراخوان داده است. بسیاری از اتحادیه‌های کارگری بریتانیا آن را پذیرفته‌اند. و در بسیاری از کارگاه‌ها و کارخانه‌های ایتالیا، کارگران پیش‌تاز، نه تنها خواهان کنترل کارگری هستند، بلکه نهایت تلاش‌شان را می‌کنند - مثل [ماشین‌سازی] فیات - تا آن را در زمان مناسب به اجرا در آورند... در طول دو دهه‌ی گذشته، مطالبه‌ی کنترل کارگری در درون جنبش کارگری و اتحادیه‌های بزرگ کارگری به فراموشی سپرده شد. دو نسل از کارگران، هیچ آموزشی در این خصوص دریافت نکردند. از این رو، تعریف معنی و مفهوم کنترل کارگری، نقش آن در مبارزه برای سوسیالیسم، و متمایز کردن آن از ورژن‌های رفرمیستی‌اش - مثل "تصمیم‌گیری مشارکتی" (CO-determination) (تصمیم‌گیری مشترک نیروی کار و مدیریت در کارگاه‌ها) یا "مشارکت کارگری" - یک مساله‌ی عاجل است. کنترل کارگری یک مطالبه‌ی انتقالی است؛ یک رفرم ساختاری ضدکاپیتالیستی با کیفیت عالی. این مطالبه، ریشه در نیازهای فوری توده‌های وسیع دارد و آن‌ها را به مبارزاتی رهنمون می‌کند، که هر جلوه از حیات سیستم کاپیتالیستی و دولت بورژوایی را به چالش می‌کشد. کنترل کارگری از جمله مطالباتی است، که کاپیتالیسم نه می‌تواند جذب و نه هضم‌اش کند - آن‌طور که مطالبات فوری [کارگری] را در طول شش دهه‌ی گذشته جذب و هضم کرد، از افزایش دست‌مزد گرفته تا هشت ساعت کار روزانه، از تدوین و تصویب قوانین مربوط به بیمه‌های اجتماعی گرفته تا تعصبات توأم با حقوق [دست‌مزد]... برنامه برای رفرم‌های ساختاری ضدکاپیتالیستی از صفات بسیار ویژه‌ی زیر برخوردار است: نمی‌تواند در یک سیستم کاپیتالیستی بی‌که کارآمدی نرمال دارد، به اجرا در آید؛ سیستم را می‌شکافد و به دو قطعه‌ی جدا بدل می‌کند؛ شرایط قدرت دوره‌ی دوگانه را به وجود می‌آورد و سریعاً به مبارزه‌ی انقلابی برای تصرف قدرت سیاسی رهنمون می‌شود... مطالبه‌ی کنترل کارگری (که در برگیرنده‌ی

چالش علیه قدرت بورژوازی در همه سطوح است، و تمایل به تولد در کارخانه و بعدتر در گستره‌ی جامعه را دارد، آن هم در قالب یک قدرت کارگری جنبی علیه قدرت بورژوازی (بهترین پُل میان مبارزه برای خواست‌های فوری و مبارزه برای [تصرف] قدرت است... کنترل کارگری یعنی: افشاگری تام و تمام؛ مباحثه حول همه‌ی "اسرار" شرکت و اقتصاد آن در مجمع عمومی کارگران، پرده برداشتن از همه‌ی اجزای ماشین پیچیده‌ی اقتصاد کاپیتالیستی، فضولی به اصطلاح "غیرقانونی" کارگران در همه‌ی داری‌ها، سمت‌های مدیریتی و دولتی که به عنوان حقوق یا امتیازات ویژه واگذار شده‌اند. این در خود، به معنی تولد یک نوع جدید از قدرت است، به مراتب دموکراتیک‌تر و به مراتب عادلانه‌تر از دموکراسی بورژوازی. به این ترتیب، ۸۵ درصد از جمعیت فعال [اقتصادی] جامعه، مشترکاً تصمیماتی را می‌گیرند که سرنوشت‌شان را تعیین می‌کند...

بحث تئوریک و بحث تجربیدی... برای دامن زدن به مباحث حول تغییر چشم‌انداز - که فوقاً آمد - کفایت نمی‌کنند؛ چیز دیگری لازم است، یک فاکتور تکمیلی: "پیشنهادات عملی"؛ چیزی که مایلیم تا این سری از مقالات را به آن‌ها اختصاص دهیم. (ارنست مندل، اواخر ۱۹۶۸) (۳۲)

در ادامه، مندل، شش پیشنهاد مشخص - با توجه به موقعیت و وضعیت کارگران بلژیک ارائه می‌دهد - که عبارتند از:

- علنی کردن گلیه‌ی دفاتر و اسناد مالی کارخانه (شرکت) و قابل دست‌رس کردن آن‌ها برای همه‌ی کارکنان؛

- به رسمیت شناختن حق وتوی کارگران در رابطه با تعطیلی کارگاه‌ها و کارخانه‌ها؛

- کنترل کارگران بر سازمان محل کار؛

- کنترل کارگران بر شاخص قیمت مصرف‌کننده گان (Consumer Price Index) CPI معیار سنجش تغییرات قیمت کالاها و خدماتی است، که توسط خانوارها به مصرف می‌رسد؛

- ممانعت از محرمانه نگه داشتن اسرار مالی توسط بانک‌ها؛

- کنترل کارگران بر سرمایه‌گذاری‌ها؛

چند سال بعد، مندل ایده‌هایش را در مطلبی با عنوان «کنترل کارگری و شوراهای کارگران» پرورد. در بخش‌هایی از آن می‌خوانیم:

«آن چه که پیش‌گام انقلابی می‌تواند و باید

انجام دهد، فراهم آوردن شرایط مطلوب برای کارگران به منظور پیش‌روی به سوی سوسیالیسم، از طریق ایجاد قدرت‌های دوگانه، در اوج دوره‌ی پیشانقلابی... است... هدف تاریخی جنبش کارگری همواره از مبارزه‌ی عملی و روزمره جدا شده است. این امر هم در رابطه با رفرمیست‌های قدیم و جدیدی صادق است، که هم صدا با برنشتاین، "جنبش برای اهداف فوری همه چیز، و هدف نهایی هیچ چیز" را شعار می‌دهند و همین‌طور در رابطه با "افراط‌گرایان چپ"، که مبارزه برای اهداف فوری را حقیر می‌شمارند و فقط مبارزه برای "تصرف قدرت" (یا "قدرت کارگری" یا "نابودی دولت"، یا اهداف بزرگ مشابه) را ارزش‌مند می‌دانند...

در عمل، تاثیر این دو نگرش مشابه است؛ و آن تعمیق جدایی رادیکال مابین مبارزات روزانه‌ی کنکرت کارگران و "هدف نهایی" سرنگونی کاپیتالیسم است...

استراتژی مطالبات انتقالی، تلاشی برای فایق آمدن بر این دوگانگی است. با این یادآوری، [مطالبات انتقالی] با به رسمیت شناختن یک واقعیت اساسی غیرقابل انکار حول کاپیتالیسم آغاز می‌شود: آن چه که تاکنون بقای رژیم‌های سیاسی را تسهیل کرده است، این واقعیت است که همه‌ی مطالبات فوری، هر چند هم که رادیکال به نظر برسند، همیشه می‌توانند در رژیم ادغام شوند، اگر که مبانی کاپیتالیسم، یعنی سلطه‌ی سرمایه بر ماشین و نیز نیروی کار، و همین‌طور دولت را زیر سؤال نبرند... اما اگر از نگرانی‌های فوری کارگران بی‌اغازیم، ما مطالباتی را فرموله می‌کنیم که توسط رژیم سیاسی قابل پذیرش نیستند... اگر کارگران به لزوم مبارزه برای این مطالبات قانع شدند، آن وقت باید یک قدم قاطع به سوی پیوند زدن "مبارزه برای خواسته‌های فوری" و "مبارزه‌ی طولانی مدت برای سرنگونی کاپیتالیسم" برداریم.

در چنین شرایطی، مبارزه برای مطالبات انتقالی باید به مبارزه‌ای بدل شود که مبانی کاپیتالیسم را بلرزاند؛ و سرمایه را به مقابله‌ی جدی بکشاند. بارزترین نمونه از مطالبات انتقالی، مبارزه برای «کنترل کارگری» است... تفاوت اساسی میان ایدئولوژی "مشارکت" و "مدیریت شراکتی" از یک سو و خواست «کنترل

کارگری» از دیگر سو، را می‌شود به شرح زیر خلاصه کرد:

«کنترل کارگری» این ایده را که نمایندگان اتحادیه‌ها و یا نمایندگان کارگران در مدیریت صنعت کاپیتالیستی شریک شوند، رد می‌کند؛ و خواهان حق وتوی برای کارگران در همه‌ی اجزای حوزه‌های مرتبط با شرایط کاری محل کار و غیره است. «کنترل کارگری» هر گونه ایده‌ی مخفی‌کاری را رد می‌کند، که به موجب آن تنها تعداد انگشت‌شماری از نمایندگان به دقت انتخاب شده‌ی اتحادیه‌ی حق واریسی دفاتر حساب‌داری را دارند. برعکس، خواهان بیش‌ترین و بالاترین درجه از علنی‌ت برای هر آن چه که کارگران ممکن است مایل به دانستن‌اش باشند، است؛ آن هم نه فقط بررسی حساب‌های بانکی کارفرمایان و مبادلات پولی شرکت، بلکه - از آن مهم‌تر - مقایسه‌ی حساب‌های بانکی در کارگاه با واقعیت اقتصادی بی که قرار است منعکس شوند. «کنترل کارگری» هر گونه نهادسازی (institutionalisation) را رد می‌کند، و هر گونه مفهومی که بخواهد، حتا موقتی، برای شراکت در عمل کرد سیستم متصور شود؛ چون بازی‌گران اصلی چنین طرحی، چنین برداشت خواهند کرد که معنای هر گونه ادغام، به طور اجتناب‌ناپذیری این خواهد بود که به ابزاری در خدمت مصالحه‌ی طبقاتی و نه مبارزه‌ی مستحکم طبقاتی بدل خواهد شد. (ارنست مندل، اواخر ۱۹۷۳) (۳۳)

جمع بندی

- دیدیم که منظور طرف‌داران دموکراسی اقتصادی و ورژن‌های مختلف اقتصاد مشارکتی (۳۴) از «کنترل کارگری»، جایگزین کردن مالکیت، و حق تصمیم‌گیری صاحبان سرمایه، با مالکیت جمعی و خودمدیریتی است. یعنی اگر در اقتصاد کاپیتالیستی، صاحبان سرمایه و وسایل تولید، نیروی کار را برای زمان محدود استخدام می‌کنند و آن‌ها را با شرایط خود به کار می‌گمارند، در دموکراسی اقتصادی این کارکنان هستند که سرمایه را (از طریق وام) به خدمت می‌گیرند و فعالیت اقتصادی را سازمان می‌دهند. به گمان اینان، اقتصاد کاپیتالیستی، قادر به ادامه‌ی روند کنونی نیست و چاره‌ای جز گذار به اقتصاد پساکاپیتالیستی - که ویژگی‌هایش عبارتند از: مالکیت جمعی بر وسایل تولید، کار تعاونی

و کنترل دموکراتیک تولید- ندارد. به علاوه، از آن جا که موانع چندان بزرگی بر سر راه تاسیس چنین مراکزی نیست، و از آن جا که اجازه و امکان تلطیف سیمای خشن و بی رحم اقتصاد کاپیتالیستی به اقتصادی «عادلانه تر» و «دموکراتیک تر» وجود دارد، پس باید از طریق جمعی کردن مالکیت و سازمان دادن دموکراتیک تولید، به سوسیالیسم در درون بازار آزاد نقب زد.

- رُزا لوکزامبورگ، پروژه‌های خودگردانی، خودمدیریتی، تعاونی‌گری و غیره را مورد انتقاد قرار داد و استدلال کرد تا زمانی که اینان مجبورند در رقابت با اولیگوکراسی‌ها و انحصارات حیات اقتصادی‌شان را تامین کنند، چیزی فراتر از یک پروژه‌ی رفرمیستی نیستند و «تنها به تداوم کاپیتالیسم» یاری

نباشد. به علاوه، مارکس با تاکید بر نامتناسب بودن این سبک کارها با روند رشد نیروهای مولده، نقدش را متوجه مروجان امروزی این سبک کارها کرد، که:

«هنوز هم خواب آن را می‌بینند، که جامعه‌ی رویایی‌شان را از طریق آزمون پیاده کنند. فالانسترهای تک افتاده تاسیس کنند، هوم- کلنی‌ها بسازند، یک ایکاری کوچک - قطع جیبی بیت‌المقدس- برپا کنند. و برای ساختن همه‌ی این کاخ‌های رویایی، مجبورند که از نوع دوستی قلب‌های بورژوایی و کیسه‌های پول‌شان مدد بخواهند. این‌ها اندک اندک به جرگه‌ی سوسیالیست‌های ارتجاعی یا محافظه‌کاری... تنزل می‌کنند...» (مانیفست)

- مبارزه علیه سیادت بورژوازی و حاکمیت

کرد، تا به دنبال کاپیتالیسم سرنگون شود! حال آن که از نقطه نظر مارکس، دولت یک ضرورت نظام طبقاتی و ابزار اعمال حاکمیت طبقه است؛ تنها در خیال و فانتزی است، که می‌شود دولت را ملغا کرد، وقتی که هنوز طبقه به حیات خود ادامه می‌دهد! به علاوه، مارکس معتقد بود مبارزه با دولت نباید جایگزین مبارزه با سیستم کاپیتالیستی شود؛ زیرا این دولت نیست که نظم اجتماعی را ایجاد می‌کند، بلکه این نظم اجتماعی است که وجود دولت را ایجاب می‌نماید. (۳۸)

تاکید و اصرار باکونین بر ایده‌ی خودگردانی، خودمدیریتی و دولت‌ستیزی، سبب شد تا اختلاف مواضع او با مارکس برجسته‌تر و جدی‌تر شود. این کشمکش نظری تا آن جا بالا گرفت، که در انترناسیونال اول بازتاب

«آن چه که تاکنون بقای رژیم‌های سیاسی را تسهیل کرده است، این واقعیت است که همه‌ی مطالبات فوری، هر چند هم که رادیکال به نظر برسند، همیشه می‌توانند در رژیم ادغام شوند، اگر که مبنای کاپیتالیسم، یعنی سلطه‌ی سرمایه بر ماشین و نیز نیروی کار، و همین‌طور دولت را زیر سؤال نبرند... اگر کارگران به لزوم مبارزه برای این مطالبات قانع شدند، آن وقت باید یک قدم قاطع به سوی پیوند زدن "مبارزه برای خواسته‌های فوری" و "مبارزه‌ی طولانی مدت برای سرنگونی کاپیتالیسم" برداریم. در چنین شرایطی، مبارزه برای مطالبات انتقالی باید به مبارزه‌ای بدل شود که مبنای کاپیتالیسم را بلرزاند، و سرمایه را به مقابله‌ی جدی بکشاند. بازرترین نمونه از مطالبات انتقالی، مبارزه برای «کنترل کارگری» است...»



می‌رسانند. (۳۵)

- مارکس ضمن ارج‌گذاری بر تجارب پیش‌گامان سوسیالیسم در برپایی تعاونی‌های کار و جوامع مبتنی بر مالکیت جمعی و شراکتی، متذکر شد که این سبک کارها زمانی می‌توانند مفید باشند، که «در ابعاد ملی گسترش پیدا کنند و نتیجتاً با وسایل ملی تقویت گردند»؛ اگر چنین نشود و به صورت تلاش‌های منفرد، به منظور بهره‌برداری کارکنان این یا آن واحد اقتصادی برپا شوند، «هرگز نخواهند توانست تا تصاعد هندسی مونوپولی [انحصارات] را متوقف کنند، توده‌ها را آزاد سازند، یا حتا از بار مصایب آنان بکاهند.» (۳۶) به عبارت دقیق‌تر، چنین سبک‌کاری در جایی ارزش دارد که اقتصاد غالب بر جامعه، وجه تولیدی کاپیتالیستی

وجه تولیدی کاپیتالیستی، از طریق استقرار مالکیت جمعی، خودمدیریتی و خودگردانی و پروژه‌های مبتنی بر تعاون و شراکت و غیره، تنها نشان‌گر درک انارشیمیستی از کاپیتالیسم است! برای این سیستم اقتصادی هیچ فرق نمی‌کند، که مالک یا تصمیم‌گیرنده‌ی فلان کارخانه، یا بهمان کارگاه یا بنگاه، فرد است یا جمع؛ کارگر است یا سرمایه‌دار!

- باکونین شیفته‌ی ایده‌ی تعاونی‌گری، کنترل کارخانه، خودگردانی، خودمدیریتی و اداره‌ی دموکراتیک مراکز تولید توسط کارکنان بود. او به واسطه‌ی عجز آنالیز کاپیتالیسم (۳۷)، حمله‌اش را متوجه دولت کرد و ادعا نمود، که به لطف دولت است که سرمایه و قدرت اقتصادی - اجتماعی در اختیار کاپیتالیست‌ها قرار گرفته است! پس باید دولت را نابود

پیدا کرد. نهایتاً جناح سرخ مارکس بر سوسیالیسم سیاه باکونینست‌ها چیره شد، که اخراج انارشیمیست‌ها از انترناسیونال اول را به دنبال داشت. (۳۹)

این رُخ داد و سند تاریخی نشان می‌دهد، که مباحثات مربوط به تعاونی، کنترل کارگری، خودگردانی یا خودمدیریتی کارگری تنها در عرصه‌ی نظر محدود نماندند و به تقابلات اجتماعی - سیاسی و مبارزاتی نیز کشیده شدند.

- اقتصاددانان مارکسیستی - هم چون ریچارد ولف - هم هستند، که مدافع تعاونی کار می‌باشند و برپایی این گونه تعاونی‌ها را همانا «کنترل کارگری» معرفی و تلقی می‌کنند و این راه کار را «علاجی برای عارضه‌ی سرمایه‌داری» می‌پندارند! ریچارد ولف از

جمله «باور دارد، که دموکراسی می‌تواند سیستمی را در اختیار بگذارد که در آن کارگران، همه‌ی جوانب تولید را تحت کنترل خود می‌گیرند.» به علاوه، او «مدافع استفاده از تعاونی‌ها، به منظور دست‌رسی به یک اقتصاد عادلانه‌تر است!» وی در مصاحبه‌اش با «ویکی‌تریبون» از جمله می‌گوید:

«تعاونی‌ها متنوع هستند... بعضی‌ها نمی‌خواهند به عنوان آنتی کاپیتالیست شناخته شوند... اما... تعاونی‌های کارگری بی‌هم وجود دارند، که خودشان را دقیقاً به عنوان آلترناتیو کاپیتالیسم می‌بینند. آن‌ها ماهیت هیرارشی، بالا به پایین، و غیردموکراتیک اکثر بنگاه‌های کاپیتالیستی را به نقد می‌کشند و تعاونی کارگری را به مثابه یک تحول سوسیالیستی در جامعه معرفی و پیشنهاد می‌کنند.» (۴۰)

در ادبیات سیاسی سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های کشورهای مختلف، «کنترل کارگری» تعبیر و تفاسیر متفاوت داشته و مضمونش نیز در طی زمان، دچار تحول شده است. مثلاً، به ادعای موريس برينتون، تا پیش از ۱۹۶۱، در ادبیات انگلیسی زبان‌ها، استفاده از «کنترل مستقیم کارگری» یا «کنترل کامل کارگری» مرسوم بود و از آن به بعد «مدیریت کارگران بر تولید» جایگزین‌شان شد. به علاوه، «کنترل کارگری» تحت نام‌های مختلف و تعبیر متفاوت، توسط جریان‌ها و گرایش‌ها راست و چپ به کار گرفته شده و می‌شود. این امر، ضرورت تدقیق «کنترل کارگری» را در ادبیات کارگری فارسی زبان دوچندان می‌کند.

هر شکل و هر درجه از مشارکت و کنترل کارگران که از بالا، توسط کارفرمایان و یا با واسطه‌ی کارگزاران‌شان صورت بگیرند، ضدکارگری و ارتجاعی است. این اقدامات، در واقع راه‌حل‌های پیش‌گیرانه‌ی کاپیتالیست‌ها، در مواجهه با اوج‌گیری جنبش‌های انقلابی کارگران است.

کنترل کارگری یک اقدام کارگری است، که از پایین و به منظور سازمان‌دهی قدرت دوگانه (قدرت کارگری در برابر قدرت دولت کاپیتالیستی)، به منظور تامین و تدارک شرایط پیروزی انقلاب کارگری صورت می‌گیرد. خواست‌هایی که در لیست کنترل کارگری گنجانده می‌شوند، ثابت، کلیشه‌ای و از پیش داده نیستند؛ بسته به شرایط ویژه‌ی اجتماعی-تاریخی، موقعیت طبقه‌ی کارگر (مثل درجه‌ی آگاهی طبقاتی، شکل،

و دخالت‌گری سیاسی)، موقعیت جنبش اعتراضی (دوره‌ی تدارک انقلاب، اعتلای انقلابی یا فاز انتقال به سوسیالیسم)، فرق می‌کنند.

«برنامه برای رفرم‌های ساختاری ضدکاپیتالیستی»، برنامه‌ای است که چشم‌انداز استراتژیک مبارزه‌ی کارگران - در یک دوره‌ی معین در یک کشور مشخص - را اعلام می‌کند. به بیان دقیق‌تر، برنامه‌ای است در پاسخ به این سؤال مشخص که چگونه می‌توان جنبش کارگری را از طرح مطالبات رفرمی (اصلاحی) به تصرف قدرت سیاسی (انقلاب) رهنمون کرد. به این معنا، لیستی از مطالبات استراتژیک و تشریح چگونگی تحقق آن‌ها مبانی و چهارچوب برنامه‌ی فوق را می‌سازد. به نظر ارنست مندل، مطالباتی که باید در این لیست گنجانده شوند، متمایز از مطالبات جاری کارگران هستند و از ویژگی‌های زیر برخوردارند:

۱- ریشه در نیازهای فوری توده‌های وسیع دارند؛ ۲- انگیزه‌ی مبارزه و هم‌چنین هم‌بستگی - استقلال و آگاهی طبقاتی‌شان را ارتقا می‌دهند؛ ۳- جلوه‌ای و جنبه‌ای از حیات سیستم کاپیتالیستی و دولت بورژوازی را هدف می‌گیرند؛ ۴- قابل جذب و هم‌برای کاپیتالیسم نیستند؛ ۵- در سیستم کاپیتالیستی‌یی که کارکرد نرمال دارد، قابل اجرا نمی‌باشند؛ ۵- شرایط را برای پاگیری قدرت دوره‌ی دوگانه به وجود می‌آورند؛ ۶- سریعاً به مبارزه‌ی انقلابی برای تصرف قدرت سیاسی رهنمون می‌شوند. مطالبه‌ی کنترل کارگری یکی از این مطالبات است: پُلی میان مبارزه برای خواست‌های فوری و مبارزه برای [تصرف] قدرت سیاسی.

تروتسکی هم توضیحات مبسوط و روشن‌گرانه‌ای در رابطه با کنترل کارگری و نحوه‌ی تنظیم لیست مطالبات دوره‌ی انتقالی و فاکتورهایی که در تحقق آن‌ها موثرند دارد، که به فرازهایی از آن اشاره می‌شود:

«ضروری است به توده‌ها کمک شود، تا در پروسه‌ی تلاش روزانه‌شان، پُلی مابین مطالبه‌ی فعلی و برنامه‌ی سوسیالیستی انقلاب بزنند. این پُل باید در برگیرنده‌ی سیستمی از مطالبات انتقالی باشد، که ریشه در شرایط امروز دارند و از آگاهی لایه‌های گسترده‌ی طبقه‌ی کارگر نشأت می‌گیرند و الزاماً به نتیجه‌ی نهایی رهنمون می‌شوند. تصرف قدرت توسط پروتلاریا... انترناسیونال چهارم سیستمی از

مطالبات انتقالی را تکامل داده و پیشنهاد می‌کند، که در واقع محتوایش به صورت علنی‌تر و قاطعانه‌تر بنیان‌های بسیار اساسی رژیم بورژوازی را مستقیماً هدف می‌گیرند. «برنامه‌ی حداقل پیشین با برنامه‌ی انتقالی‌یی جایگزین می‌شود، که وظیفه‌اش بسیج سیستماتیک توده‌ها برای انقلاب پرولتاری است... "تحقق" یا "عدم تحقق" هر مطالبه به توازن قوای نیروهای درگیر برمی‌گردد و نتیجه‌اش تنها با مبارزه تعیین می‌شود... از لحظه‌ی ظهور کمیته‌ی [کارخانه] یک قدرت دوگانه واقعی در کارخانه مستقر می‌شود... ادامه‌ی حیات [کمیته‌های کارخانه] تنها در شرایطی امکان‌پذیر است، که فشار توده‌ها فزاینده باشد... شوراها تنها زمانی برپا می‌شوند، که جنبش توده‌ای علناً وارد فاز انقلابی می‌شود. از همان نخستین لحظه‌ی پیدایش شوراها... آن‌ها نقش رقبا و مخالفین مقامات محلی و بعدتر حکومت مرکزی را ایفا می‌کنند. اگر کمیته‌ی کارخانه قدرت دوگانه را در کارخانه برپا می‌دارد، شوراها آغازگر قدرت دوگانه در سطح کشور هستند. قدرت دوگانه به نوبه‌ی خود نقطه‌ی اوج دوره‌ی انتقالی است. دورژیم - بورژوازی و پرولتاری - به طرز آشفتگی ناپذیر رودروی هم قرار می‌گیرند. نزاع این دو اجتناب‌ناپذیر است. سرنوشت جامعه به نتیجه‌ی این نبرد وابسته است.» (۴۱)

خطوط عمده‌ای که در تنظیم مطالبات کنترل کارگری لازم است به بحث گذاشته شوند از این قرارند: ۱- آیا این مطالبه در راستای رشد نیروهای مولده و تکامل اجتماعی است؟ (۴۲) ۲- آیا این مطالبه، تضاد منافع رو به رشد اردوی کار با بورژوازی را منعکس و نمایندگی می‌کند یا درصدد کاستن این تضادها و آشتی طبقات است؟ آیا به اعتلا و ارتقای مبارزه‌ی طبقاتی می‌انجامد؟ توازن قوای طبقاتی را در نزاع کار- سرمایه به نفع اردوی کار تغییر می‌دهد؟ ۳- آیا به ارتقای آگاهی، تحکیم اتحاد طبقاتی و پیش‌روی اردوی کار در مبارزه علیه کاپیتالیسم یاری می‌رساند؟

در دوره‌ی انقلاب اکتبر هم شاهد برآمد مباحثاتی پیرامون کنترل کارگری بودیم، که واجد نکات آموزنده‌ی فراوان هستند، که مهم‌ترین آن‌ها رابطه‌ی جنبش شورایی با کنترل کارگری است. در واقع می‌شود گفت، که مفهوم «کنترل کارگری» با تجربه‌ی انقلاب



اکتبر تدوین شد و هویت یافت. طبیعتاً نوشتار حاضر بدون بررسی این دوره ی تاریخی ناقص به حساب می آید. به علاوه، مرور، مطالعه و آنالیز تجربه های تاکنونی کارگران جهان نیز برای غنا بخشیدن به این بحث ضرورت دارد.

* * *

زیرنویس ها:

۱- لینک دست رسی به ویدئو کلیپی که در آن برنی ساندروز از کنترل کارگری دفاع می کند:

<https://www.youtube.com/watch?v=gLCKPYAcI8>

۲- برای مثال به این نطق Richard Leonard در رابطه با مالک شدن و اداره ی کارخانه ها توسط کارگران توجه کنید. لینک دست رسی:

<https://www.youtube.com/watch?v=Vf7zkK5quaM>

۳- لینک دست رسی به ویدئو کلیپی که نوآم چامسکی از کنترل کارگری می گوید.

<https://www.youtube.com/watch?v=yfftbkbisIQ>

نمونه های دیگری هم در یوتیوب هست، مثل لینک زیر:

<https://www.youtube.com/watch?v=adgAfxWJC7I>

۴- David Schweickart استاد فلسفه و از صاحب نظران «سوسیالیسم بازار» است. برای آشنایی با نظرات اش می توانید ویدئو کلیپ هایی از او را در یوتیوب ببینید. یکی از مقالات او هم به همت ب-کیوان ترجمه شده که در دست رس هست: «دموکراسی اقتصادی، سوسیالیسم واقعی و تحقق پذیر»

http://negaresh.de/falsafi/keyvan_De-mikrasiEghtesadi.htm

۵- لینک دست رسی به سمینار کنترل کارگری، در چهار قسمت:

https://www.youtube.com/watch?v=B-avJSt_ehl

و لینکی از سمینار اخیر:

<https://www.youtube.com/watch?v=qInS96twHQM>

۶- سند حمایت آی.ال.او از تعاونی کار (International Labour Organization)

https://www.ilo.org/wcmsp5/groups/public/---ed_emp/---emp_ent/documents/publication/wcms_094046.pdf

در ویکیپدیای (انگلیسی) نیز بر کنترل کارگری به مثابه یک حق کارگری (خط پنج تا شش)

تاکید شده.

https://en.wikipedia.org/wiki/Labor_rights

اما جالب این جاست، که در ترجمه ی فارسی همین صفحه، کنترل کارگری کاملاً حذف شده است!

https://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AD%D9%82%D9%88%D9%82_%DA%A9%D8%A7%D8%B1

۷- از جمله می شود به نوشته های لنین، تروتسکی، گرامشی و پُل ماتیک اشاره کرد. لینک دست رسی به ترجمه ی فارسی بعضی از آنان:

<https://www.marxists.org/farsi/subject/kontrol-kargari.htm>

۸- به مقاله ی «ابتکار انقلابی آیت الله طالقانی را می ستاییم»، مورخ هشتم اردیبهشت ۵۸، در نشریه پیکار مراجعه کنید.

<http://peykar.info/PeykarArchive/Peykar/Nashriyeh/Peykar-001.pdf>

۹- National Institute for Occupational Safety and Health

۱۰- Job Control and Worker Health, Sauter, Hurrell and Cooper 1989

۱۱- وزارت کار سوئد در سال ۱۹۸۷ تصریح کرد: «هدف از کار باید به گونه ای تنظیم شود، که کارکن (مزدبگیر) خودش بتواند روی شرایط کارش تاثیر بگذارد.»

(Ministry of Labour 1987) stating that "the aim must be for work to be arranged in such a way so that the employee himself can influence his work situation"

۱۲- ترجمه ی درست ترش «کنترل کارگران» است، اما چون این ترکیب در فارسی می تواند به معنی کنترل شدن کارگران معنی دهد، ترجیح دادیم از همان ترکیب مصطلح، یعنی «کنترل کارگری»، استفاده کنیم.

۱۳- این جزوه نوشته ی Maurice Brinton بریتانیایی است، که در سال ۱۹۷۰ با عنوان زیر منتشر شده است:

«The Bolsheviks and Workers' Control, 1917-1921: The State and Counter Revolution»

<https://www.marxists.org/archive/brinton/1970/workers-control>

ترجمه ی بخش هایی از این مطلب (از زبان آلمانی)، در «کتاب پژوهش کارگری»، شماره ی سوم، با ترجمه ی جلیل محمودی در دست رس

است. موریس بریتون (که اسم واقعی اش کریس پالیس Chris Pallis است)، عضو سازمان Libertarian Socialist یا Solidarity بود، که با نقد بر Authoritarian Communism تاسیس شد. اعضای این سازمان اکثراً تروتسکیست های سابق بودند، که در دهه ی شصت میلادی از این گرایش گسستند. اینان در ابتدا به ترجمه و نشر آثار کورنلیوس کاستوریادیس Cornelius Castoriadis (فیلسوف و اقتصاددان یونانی-فرانسوی) پرداختند و به مرور مبنای نظری خود را ساختند. موریس بریتون، یک سوسیالیست لیبرتاریان (واژه ای که در مقابل آتاریتاریان ساخته شده) بود، که کمونیسم اقتدارگرا و استبدادی را عارضه ی تئوری و عمل کرد بلشویسم می دانست. در همین اثرش نیز او تلاش می کند، تا نشان دهد دولت لنین نتوانست قدرت دوگانه را تحمل کند و کنترل کارگران را بپذیرد. در این کلیپ ویدئویی (لنینسم در تقابل با سوسیالیسم <https://www.youtube.com/watch?v=sD3W9Yj-QO4>) بخشی از ادعاهای سوسیالیست های لیبرتاریان، علیه بلشویک ها در دست رس است.

۱۴- به نقل از مقدمه ی متن انگلیسی: The Bolsheviks and Workers' Control <https://www.marxists.org/archive/brinton/1970/workers-control>

۱۵- Ted Grant, Workers' Control, Labour Party and TUC proposals only extend old ideas of 'participation', 1974 <https://www.marxists.org/archive/grant/1974/07/19.htm>

۱۶- یکی از مدل های معروفی که به بررسی رابطه ی استرس و کنترل بر کارگران پرداخته، مدل معروف به Job Decision Latitude Model, Karasek 1979 است. برای آشنایی با این مدل می توانید به لینک حاضر مراجعه کنید. [https://www.toolshero.com/stress-management/job-demand-control-model/Workers' control or workers' participation](https://www.toolshero.com/stress-management/job-demand-control-model/Workers%20control%20or%20workers%20participation) <https://www.marxist.com/workers-control-participation140704.htm>

۱۸- به نقل از نامه ی انگلس به فیلیپ وان پان (۱۸۸۳): «از سال ۱۸۴۵، مارکس و من بر این نظر بوده ایم که یکی از نتایج نهایی انقلاب پرولتری آتی، انحلال تدریجی آن سازمان سیاسی خواهد بود که به "دولت" معروف است. هدف اصلی این سازمان [دولت]، همواره این بوده که به کمک نیروی مسلح، انقیاد اقتصادی اکثریت



کارگر توسط اقلیت ثروت مند را تضمین کند. با از بین رفتن اقلیتی که به طور انحصاری ثروت را در اختیار دارد، ضرورت وجود یک نیروی مسلح سرکوب گر یا قدرت دولتی نیز از بین می رود. به علاوه، ما همواره بر این نظر بوده ایم که برای رسیدن به این هدف و هدف های بسیار مهم تر در انقلاب اجتماعی آتی، طبقه ی پرولتر باید که در قدم نخست، قدرت سازمان یافته ی سیاسی دولت را به تصرف خود در آورد و به کمک آن مقاومت طبقه ی کاپیتالیست را درهم بشکند و جامعه را مجددا سازمان دهد. این امر پیش تر در مانیفست کمونیست، منتشر شده در ۱۸۴۷، در پایان فصل ۲، در نتیجه گیری آمده بود.» منبع:

Engels to Philipp Van Patten
https://www.marxists.org/archive/marx/works/1883/letters/83_04_18.htm

۱۹- به نقل از «مانیفست کمونیست»، ترجمه ی شهاب برهان، فصل دوم: «هدف بلافاصله ی کمونیست ها همان است، که همه ی دیگر احزاب پرولتری دارند: تشکل پرولتاریا به صورت طبقه؛ سرنگونی سلطی بورژوازی؛ تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا... نخستین گام در انقلاب کارگری، ارتقای پرولتاریا به طبقه ی حاکم، به کف آوردن دموکراسی است. پرولتاریا از حاکمیت سیاسی اش برای آن استفاده خواهد کرد، که تمامی سرمایه را گام به گام از چنگ بورژوازی بیرون بکشد؛ همه ی وسایل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریای متشکل شده به مثابه طبقه ی حاکم متمرکز کند و کلیت نیروهای مولده را حتا المقدور سریع تر افزایش دهد.»

۲۰- به نقل از مقاله ی «Towards a Critique of Workers Control»، مندرج در سایت: <https://socialistmusings.wordpress.com/2017/12/16/towards-a-critique-of-workers-control/>

۲۱- برای آشنایی بیش تر با مضامین چنین نقدی، می توانید برای مثال به مقالات زیر مراجعه کنید: Amadeo Bordiga? Seize Power or The fundamentals of revolutionary communism

۲۲- به نقل از پی نویسی پیش گفتار نشر اول «کاپیتال»، ترجمه ی جمشید هادیان.

۲۳- Description of Recently Founded Communist Colonies Still in Existence
<http://marxengels.public-archive.net/en/ME0121en.html>

۲۴- مارکس - انگلس، «مانیفست حزب کمونیست»، فصل ۲، پرولترها و کمونیست ها، ترجمه ی شهاب برهان. در ادامه ی پاراگراف، ده مطالبه ی پایه ای آورده شده است.

۲۵- به نقل از مقاله ی «درباره ی نقد فلسفه ی حق هگل - مارکس»، در سایت نقد اقتصاد سیاسی، نوشته کمال خسروی: «مارکس می گوید: همه باید در قانون گذاری شرکت کنند. اما چطور ممکن است، که همه ی مردم مستقیما در قانون گذاری شرکت کنند؟ این کار ممکن نیست. اصل دموکراسی نمایندگی را برای این ساخته اند، که اتفاقا مردم نماینده انتخاب کنند. مارکس می گوید شما این مساله را نمی فهمید، چون انتزاع دولت سیاسی ذهن تان را اشغال کرده و این را به عنوان نهادی واقعا موجود باور کرده اید. می گوید: شما وقتی دولت را فرای جامعه می شناسید، وقتی قانون را ماورای انسان می شناسید، فکر می کنید که پس برای وضع اش هم باید نمایندگانی انتخاب شود. ولی وقتی که بخش های مختلف جامعه - همان چیزی که بعدا در بیان سیاسی اش، شوراهای قانون گذار و مجری نامیده می شود- قرار باشد برای امور بخش های مختلف جامعه ی خودشان قانون وضع کنند (با توجه به موقعیت و وضعیت شان در جایگاهی که به لحاظ تقسیم کار اجتماعی، به لحاظ شرایط جغرافیایی شان، نقش هایی که در جامعه به عهده می گیرند)، دیگر قانونی فرای این ها وجود ندارد. به این ترتیب، پاسخ مارکس این است: وقتی من می گویم همه باید در قانون گذاری شرکت کنند، به نظر شما مسخره می آید. علت این است، که شما دچار توهم سیاسی هستید. شما انتزاعی را که مادیت پیدا کرده، باور کرده اید. این انتزاع را باید نقد کرد.»، نقل به معنی از شرح مارکس بر پاراگراف شماره ی ۳۰۸ «فلسفه ی حق» هگل. مجموعه آثار آلمانی مارکس و انگلس، معروف به MEW، صفحات ۳۱۵ تا ۳۲۷.

۲۶- مارکس در حاشیه هایی که بر کتاب باکونین تحت عنوان «استاتیسم و آتارشی» نوشته، اشارات بسیار جالبی بر اتهامات باکونین راجع به خود- حکومتی یا به اصطلاح دموکراسی حقیقی دارد، که خواندنی است. باکونین می پرسد چگونه چهل میلیون آلمانی می توانند به صورت خود- حکومتی کشور را اداره کنند و یا اهالی یک شهر هم اعضای شهر و هم مدیر آن باشند؟ و مارکس پاسخ می دهد. لینک دست رسی:

<http://revolutionary-socialism.com/wp-content/uploads/2018/04/rs-marx-bakunin-statism-anarchy-fa.pdf>
برای آشنایی بیش تر با مضمون دموکراسی در

آرای مارکس به سخن رانی ها و مصاحبه ها با تراب ثالث در یوتیوب مراجعه کنید.
۲۷- مارکس: «راز حقیقی کمون این بود: این اساسا حکومتی بود از آن طبقه ی کارگر، زاینده ی نبرد طبقاتی تولیدکننده بر ضد طبقات بهره مند از برخورداری و تملک، یعنی خلاصه شکل سیاسی سرانجام به دست آمده ای بود، که رهایی اقتصادی کار [از قید سرمایه] از راه آن ممکن بود تحقق پذیر گردد.» به نقل از «جنگ داخلی در فرانسه»، (ترجمه ی باقر پرهام، صفحه ی ۱۱۷)

و نیز در «خصلت کمون، پیش نویس اول جنگ داخلی در فرانسه»، مارکس می نویسد: «کمون، چنین ساختاری است - شکل سیاسی رهایی اجتماعی، [شکل سیاسی] آزادی کار از یوغ انحصارگران (برده کننده گان) و وسایل کار... کمون، کار مبارزه ی طبقاتی را که از طریق آن طبقه ی کارگر برای امحای کلیه ی طبقات، و بنابراین سلطه ی طبقاتی، تلاش می ورزد، یک سره نمی کند. (چرا که کمون منافع ویژه ای را نمایندگی نمی کند. آن چه وی نمایندگی می کند، آزادی "کار" است، یعنی آن شرط بنیادی و طبیعی زندگی فردی و اجتماعی که فقط از طریق زورگویی، تقلب و تمهیدات ساختگی از جانب اقلیتی بر اکثریتی تحمیل می گردد.) کار کمون، فراهم آوردن آن شرایط معقولی است که در آن مبارزه ی طبقاتی بتواند به انسانی ترین و عقلانی ترین وجه ممکن، مراحل مختلف خود را طی کند. کمون ممکن است موجد واکنش های قهرآمیز و انقلاباتی به همان میزان قهرآمیز شود. کمون، رهایی کار را، که هدف والای آن است، با از میان بردن کار غیرمولد و مخرب انگل های دولتی؛ با قطع کردن سرچشمه هایی که سهم عظیمی از تولید اجتماعی را فدای سیر کردن هیولای دولت می کند از یک طرف؛ و از طرف دیگر، از طریق اداره ی واقعی امور محلی و کشوری، با حقوق هایی برابر دست مزد کارگران آغاز می کند. بنابراین، کمون در بدو امر با یک صرفه جوویی عظیم، با رفم های اقتصادی هم راه با تحولات سیاسی، آغاز به کار می کند... طبقه ی کارگر می داند، که باید از مراحل مختلف مبارزه ی طبقاتی عبور کند. او می داند که تفوق شرایط کار آزاد و اشتراکی بر شرایط بردگی کار، نیاز به زمان دارد. این طبقه واقف است، که (تحول اقتصادی) نه تنها در گرو تحول در توزیع است، بلکه هم چنین مستلزم یک سازمان جدید تولید هم هست؛ یا به عبارت دیگر، [این تحول مستلزم] رها ساختن آشکال اجتماعی تولید در کار سازمان یافته ی کنونی (منبعث از صنعت کنونی) از قید و بند بردگی و از خصلت



طبقاتی کنونی آن‌ها، و نیز هماهنگ نمودن آن‌ها در سطوح کشوری و بین‌المللی، است. کارگران می‌دانند، که این کار نوسازی بارها به خاطر مقاومت منافع انحصارطلبانه و خودخواهی‌های طبقاتی ترمز خواهد شد و از آن ممانعت به عمل خواهد آمد. آن‌ها می‌دانند، که "عمل کرد خود به خودی قوانین طبیعی سرمایه و مالکیت ارضی"، تنها طی یک پروسه‌ی تکامل شرایط نوین جای خود را به "عمل کرد خود به خودی قوانین کار آزاد و اشتراکی" خواهد داد؛ درست همان طوری که "عمل کرد خود به خودی قوانین اقتصادی برده‌داری" جای خود را به "عمل کرد خود به خودی قوانین اقتصادی سرواژ" داد. اما کارگران در عین حال واقف هستند، که از طریق شکل کمونی سازمان‌دهی سیاسی می‌توان در این راه گام‌های بزرگی برداشت. و می‌دانند، که زمان آن فرا رسیده است که این جنبش را برای خود و بشریت آغاز کنند.»، ترجمه‌ی فرهاد نیکو. <http://marxengels.public-archival.net/fa/ME1511fa.html>

۲۸- مارکس، «پیش‌نویس اول جنگ داخلی در فرانسه»، ترجمه‌ی فرهاد نیکو. ۲۹-

A New Model of Socialism: Democratising Economic Production, Bruno Jossa

۳۰- انترناسیونال سوم (کمیترن)؛ کوتاه شده‌ی عبارت روسی *Communistichesky Internatsional* (International) به فراخوان لنین، در مارس ۱۹۱۹ افتتاح شد. آخرین کنگره‌ی انترناسیونال در سال ۱۹۳۵ برگزار گردید.

۳۱- برای کسب اطلاعات بیشتر به این متن مراجعه کنید:

The Transitional Program/ Leon Trotsky <http://www.bolshevik.org/tp> ۳۲-

Ernest Mandel, The Debate on Workers' Control, December 1968/January 1969 <https://www.marxists.org/archive/mandel/1968/wcontrol/workcontrol.htm> ۳۳-

Ernest Mandel, Workers' Control and Workers' Councils, Spring 1973 <https://www.marxists.org/archive/mandel/1973/xx/wcwc.html>

۳۴- همان‌طور که گفته شد، طرح‌ها و پروژه‌های مختلفی برای متحقق کردن دموکراسی اقتصادی وجود دارد. یکی از آنان، اقتصاد مشارکتی (یا سوسیالیسم بازار) *Participatory economics*

است. از این پروژه‌ی اقتصادی، به عنوان «پارکون» هم در متن‌های فارسی استفاده شده، که همان *parecon* است که در اصطلاح انگلیسی مخفف *Participatory economics* می‌باشد. «نشر بیدار» در معرفی اقتصاد مشارکتی جزوه‌ی مفصلی تهیه کرده که در سایت آن قابل دست‌رس است. به انضمام مقالاتی از مایکل آلبرت و روبین هانل و دیگران. به علاوه، «نشر بیدار» کتابی به نام «مدل‌های سوسیالیسم مشارکتی» انتشار داده، که علاقه‌مندان می‌توانند جهت کسب اطلاعات پیش‌تر به آن مراجعه کنند. ۳۵-

Rosa Luxemburg, Reform or Revolution, Part II, Chapter VII, Co-operatives, Unions, Democracy <https://www.marxists.org/archive/luxemburg/1900/reform-revolution/ch07.htm> ۳۶-

Inaugural Address of the International Working Men's Association <https://www.marxists.org/archive/marx/works/1864/10/27.htm> ۳۷-

برای آشنایی با استدلال‌های اثباتی، به نقد ما به باکونینیسیم در ویژه‌نامه‌ی «آرشیو»، در «کندوکاو»، شماره‌ی ششم، مراجعه کنید. http://revolutionary-socialism.com/wp-content/uploads/2018/03/kk_306_fa1.pdf ۳۸-

«قدرت دولتی مدرن فقط کمیته‌ای است که امور مشترک کُل طبقه‌ی بورژوازی را اداره می‌کند... نخستین گام در انقلاب کارگری، ارتقای پرولتاریا به طبقه‌ی حاکم و به کف آوردن دموکراسی است. پرولتاریا از حاکمیت سیاسی‌اش برای آن (منظور) استفاده خواهد کرد، که تمامی سرمایه را گام به گام از چنگ بورژوازی بیرون بکشد؛ همه‌ی وسایل تولید را در دست دولت، یعنی پرولتاریای متشکل شده به مثابه طبقه‌ی حاکم متمرکز کند و گلیت نیروهای مولده را - حتاالمقدور- سریع‌تر افزایش دهد.

این کار طبعاً در ابتدا فقط از طریق مداخلات مستبدانه در حق مالکیت و در مناسبات تولید بورژوازی، یعنی از طریق اقداماتی می‌تواند عملی شود که از لحاظ اقتصادی نارسا و بی‌ثبات به نظر می‌رسند، ولی اقداماتی‌اند که در جریان جنبش از خود فراتر می‌روند و به عنوان تدابیری برای زیر و رو شدن تمامی شیوه‌ی تولیدی اجتناب‌ناپذیرند.» (مارکس - انگلس، «مانیفست کمونیست»، ترجمه‌ی شهاب برهان.

لینک دست‌رسی:

<http://marxengels.public-archival.net/fa/ME1190fa.html>

۳۹- بخش عمده‌ی مباحث باکونین به هم‌راه نقدهای مارکس و انگلس در ویژه‌نامه‌ی «آرشیو»، در «کندوکاو»، شماره‌ی ششم، آورده شده‌اند و لذا لزومی به تکرار آن‌ها نیست.

۴۰- ریچارد ولف یکی از نظریه‌پردازان صاحب‌نام «دموکراسی در محیط کار» *d@w* است. از او کتابی تحت عنوان «دموکراسی در محیط کار، درمانی برای عارضه‌ی سرمایه‌داری» به فارسی توسط «انتشارات اختران»، با ترجمه‌ی میرمحمد نبوی و مهرداد (خلیل) شهابی منتشر شده است. سایتی هم به همین نام بفارسی برای تبلیغ نظریات ریچارد ولف وجود دارد، که آدرس‌اش <https://www.marxists.org/archive/trotsky/1938/tp/index.htm> <https://www.datwfa.blubrerry.net> است. منبع نقل قول‌ها: <https://www.wikitribune.com/article/88771>

۴۱- منبع: Leon Trotsky, The Transitional Program (1938)

لینک دست‌رسی:

<https://www.marxists.org/archive/trotsky/1938/tp/index.htm>

ترجمه این مطلب در دست‌رس است، که علاقه‌مندان می‌توانند به آن مراجعه کنند. عنوان مطلب: «احتضار سرمایه‌داری و وظایف بین‌المللی چهارم» است.

لینک دست‌رسی:

<http://revolutionary-socialism.com/trotsky-barnameh-enteghali/?author=%D8%AA%D8%B1%D9%88%D8%AA%D8%B3%DA%A9%D9%89>

۴۲- برای مثال دیدیم، که مارکس در تحلیل پروژه‌های اقتصادی و جوامع کمونی سوسیالیست‌های اتویست، این اقدامات را در دوره‌ی آغازین تکوین کاپیتالیسم با ارزش‌آزمایی می‌کند، ولی به واسطه‌ی ناسازگاری‌شان با رشد نیروهای مولده و تکامل مناسبات اجتماعی، آن‌ها را برای شرایط امروز ارتجاعی تلقی می‌نماید.

